

سازواری‌ها و فرایندهای واجی زبان فارسی و هندی از دیدگاه خان آرزو

اسدالله واحد^۱، محمدعلی کرم‌فر^۲

^۱استاد گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز، ایران (نویسنده مسئول)

^۲دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه تبریز، ایران

چکیده

عصر صفوی یکی از دوره‌های مهم در تاریخ زبان و ادب فارسی است که آثار ذی‌قیمت و متعددی از شعرا و ادبای جغرافیای فرهنگی این دوره به یادگار مانده است. در این میان، حوزه فرهنگی شبه‌قاره هند و آسیای مرکزی، در این عهد اهمیت بیشتری داشته و سهم دانشمندان هند در حوزه شرح متون، لغت، نقد و زبان‌شناسی، گاه بیشتر از فرهیختگان و ادیبان ایرانی بوده است. یکی از برجسته‌ترین چهره‌های ادبی شبه‌قاره، سراج‌الدین علی‌خان آرزوست که با تألیف و تصنیف بیش از بیست اثر، خدمات شایانی به زبان و ادب فارسی نموده است. کتاب مئمر یکی از آثار ارزشمند خان آرزو است. او در این کتاب در باب مسائل زبان‌شناسی، فرایندهای واجی ابدال، قلب، کاهش و افزایش واجی و تصرفات ایرانیان در واژگان عربی و هندی و... سخن گفته است. خان آرزو در نگارش این اثر به کتاب المئمر، اثر معروف جلال‌الدین سیوطی نظر داشته است. خان آرزو از پیشگامان گستره زبان‌شناسی و جزء نخستین کسانی است که به سازواری میان زبان فارسی و هندی پی برده است و به گفته خود: «حق تحقیق آن است که تا الیوم هیچ‌کس به دریافت توافق زبان هندی و فارسی با آن‌همه کثرت اهل لغت، چه فارسی و چه هندی و دیگر محققان این فن متوجه نشده‌اند، الا... فقیر آرزو.» وی در این اثر، فضولی را درباره سازواری و توافق فارسی و عربی، فارسی و هندی و تفریس می‌آورد و سازواری واژگان فارسی و هندی را از جهات گوناگون بررسی می‌کند و علاوه بر آن در سرتاسر این اثر، کلمات متعددی را به تناسب موضوعات مطرح‌شده، مثال می‌زند. در این مقاله نگارندگان بر آن‌اند که برای مخاطبان با غور در اثر یادشده، با طرح شواهد، چشم‌اندازی در زمینه سازواری‌های زبان فارسی و هندی ارائه دهند. هدف اصلی نگارندگان بیان فضل تقدّم خان آرزو در فهم توافق میان زبان فارسی و هندی است و با سازمان‌دهی شواهد پراکنده‌ای که وی در سرتاسر رساله مئمر آورده است، این مهم را پی گرفته‌اند. هرچند گاه نظرات خان آرزو با اصول اثبات‌شده زبان‌شناسی نوین در تعارض است، اما دقت نظر وی و طرح موضوعات بدیع از جانب او پیش از تکوین زبان‌شناسی علمی درخور توجه خواهد بود.

واژگان کلیدی: خان آرزو، مئمر، سازواری فارسی و هندی، فرایندهای واجی.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۴/۱۵

تاریخ ارسال: ۱۳۹۸/۱۱/۱۹

^۱E-mail: avahed@tabrizu.ac.ir

^۲E-mail: makaramfar@yahoo.com

ارجاع به این مقاله: واحد، اسدالله، کرم‌فر، محمدعلی، (۱۴۰۰)، سازواری‌ها و فرایندهای واجی در زبان فارسی و هندی از دیدگاه خان آرزو، *زبان و ادب فارسی (نشریه سابقه دانشکده ادبیات دانشگاه تبریز)*.

10.22034/PERLIT.2021.38301.2729

۱. مقدمه

به گفته فردینان دو سوسور در کتاب *دوره زبان‌شناسی عمومی*، زبان‌شناسان اعتقاد به وجود خانواده‌های زبانی هندواروپایی، سامی و باتو و... دارند. زبان‌های مرتبط با این خانواده‌ها می‌توانند با یکدیگر مقایسه شوند و در برخی موارد خویشاوندی‌های بسیار گسترده‌تر و کهن‌تر را آشکار سازند. به عقیده فردینان دو سوسور «مقایسه همیشه امکان‌پذیر و سودمند است و نه تنها در زمینه ساختمان دستوری و الگوهای کلی بیان تفکر، بلکه در مورد دستگاه آوایی نیز می‌تواند مورد استفاده قرار گیرد» (سوسور، ۱۳۹۶: ۲۸۳).

امروز به خاطر پژوهش‌های زبان‌شناسان، قرابت میان زبان فارسی و هندی یقینی است. در اواخر قرن هیجدهم (۱۷۹۴-۱۷۶۴م) ویلیام جونز انگلیسی، قاضی یک محکمه انگلیسی در هندوستان، که قبلاً با زبان لاتین، یونانی و زبان ایران باستان آشنایی داشت، به مطالعه زبان سانسکریت پرداخت. وی با مقایسه و سنجش ساختمان اصوات و واژگان این زبان‌ها متوجه رابطه خویشاوندی میان آن‌ها گشت و در سال ۱۷۸۶ در انجمن آسیایی کلکته، طی یک سخنرانی اعلام کرد که زبان سنسکریت از زبان‌های لاتین و یونانی وسیع‌تر و کامل‌تر است و با توجه به ویژگی‌های زبانی هر سه و نیز زبان فارسی باستان و اوستایی می‌توان دریافت که این زبان‌ها از حیث ریشه لغات و نیز صور دستوری قرابت فراوانی دارند و همه آن‌ها دارای ریشه و سرچشمه‌ای مشترک هستند و بعضی زبان‌های دیگر قاره اروپا نیز با این زبان‌ها هم‌خانواده و هم‌ریشه‌اند (ر.ک. باقری، ۱۳۹۶: ص ۲۹).

با مطالعه و تأمل در کتاب مئمر، اثر ارزنده سراج‌الدین علی‌خان آرزو^۱ و دیگر آثار لغوی وی باید اعتراف کرد که وی پیش‌تر از ویلیام جونز انگلیسی به سازواری و قرابت زبان فارسی و هندی پی‌برده است؛ زیرا با توجه به سال وفات وی که تذکره‌نویسان ثبت نموده‌اند، یعنی ۱۱۶۹ هجری قمری، خان آرزو حداقل چهل سال پیش‌تر از ویلیام جونز این موضوع را در جای‌جای رساله مئمر بیان داشته است. شایان ذکر است که بحث سازواری الفاظ به خان آرزو اختصاص ندارد. «جلال‌الدین سیوطی (۸۴۹-۹۱۱هـ.ق) فصل هجدهم کتاب *المزهر* را به معرفت توافق اللغات اختصاص داده و در آن بخش نظریه کسانی چون ابوعمیده، ابن فارس صاحب *فقه اللغة*، امام فخرالدین رازی، ابن‌جنی صاحب کتاب *خصائص* را در باب سازواری الفاظ متذکر شده است (ر.ک. سیوطی، ۱۳۲۵: ۱۵۷-۱۵۹). سیوطی در این کتاب نشان می‌دهد که بحث سازواری الفاظ یا توافق لسانین موضوعی است که دامنه آن به‌ویژه در زبان عربی بسیار وسیع است. در زبان فارسی کسی به این موضوع توجهی نکرده است تا این‌که سراج‌الدین علی‌خان آرزو به‌واسطه کتاب مئمر که در آن به

مزه‌ر سیوطی نیز نظر داشته است، این بحث را در زبان فارسی نیز وارد کرده و با بررسی اشتراکاتی در زبان‌های فارسی و هندی، یکی از نظریه‌پردازان اصلی این موضوع لقب گرفته است» (ر.ک. رحیم‌پور، ۱۳۸۵: ۲۲۷ و ۲۲۸).

آرزو نخستین زبان‌شناس فارسی است که به سازواری میان زبان فارسی و هندی پرداخته است و به آن می‌بالد. وی در کتاب مئمر ضمن تعریض انتقادی به دیگر علمای زبان، می‌نویسد: «حق تحقیق آن است که تا آلیوم هیچ کس به دریافت توافق زبان هندی و فارسی با آن‌همه کثرت اهل لغت، چه فارسی و چه هندی و دیگر محققان این فن متوجه نشده‌اند الا فقیر آرزو، کسی که مُتَّبِع و پیرو این عاجز باشد و این را اصلی مقرر کرده و بنای تصحیح بعضی از الفاظ فارسیه بدین گذاشته، چنان‌که از کتب مصنّفه خود مثل *سراج‌اللغه* و *چراغ‌هدایت* و غیره نوشته‌ام و عجب است از رشیدی و غیره که در هندوستان بوده‌اند و هیچ لحاظ نکرده‌اند که در این دو زبان چه قدر توافق است» (آرزو، ۱۷۶۳۱، ص 65b و ص ۶۶a). او بر این عقیده است که این دو زبان هم‌ریشه و هم‌خانواده‌اند و اشتراکات لغوی فراوان دارند. آرزو در مئمر، سازواری میان زبان هندی و فارسی، عربی و فارسی و مشترکات واژگانی هر سه زبان را در نظر دارد و بیش‌تر ساخت اشتقاقی واژگان و ریشه آن‌ها را بررسی می‌کند ولی پیرامون ساختار نحوی آن‌ها ابراز عقیده نمی‌نماید.

۲.۱. ضرورت پژوهش

هرچند خان آرزو در اغلب آثارش از جمله *زواید‌الفوائد* و *سراج‌اللغه* و... به مسائل زبان‌شناسی و اصل سازواری پرداخته است اما کتاب مئمر در این زمینه بی‌بدیل است. مباحث عالمانه و جالب توجهش دالّ بر تسلط او بر زبان‌های هندی، فارسی و عربی است. از سویی دیگر طرح مبحث فرایندهای واجی پیش از او کم‌سابقه است و در این کتاب بارها وی به این موضوع پرداخته است، هرچند برخی از نظرات وی از نظر زبان‌شناسان امروز مطرود است. در پایان خان آرزو برای نخستین بار و پیش از دیگر محققان اصل سازواری را بیان می‌کند و تا پایان کتاب خویش به مناسبت الفاظ و واژگان که در فصول مختلف کتاب می‌آید، هم‌ریشگی یا قرابت واژگان فارسی و هندی را بررسی می‌کند. با این تفصیل، طرح دیدگاه‌های او درباره سازواری‌های زبان‌های فارسی و هندی برای پژوهشگران حوزه زبان‌شناسی درخور تأمل و توجه است.

۳.۱. پیشینه پژوهش

تاکنون پیرامون سازواری و توافق زبان فارسی و هندی در آثار خان آرزو مقالاتی به اختصار تدوین شده است که بایسته نقد است. از جمله، مقاله‌ای از رویندر گارگش به ترجمه مهدی رحیم‌پور در سال ۱۳۹۰ با عنوان «دیدگاه‌های زبان‌شناختی مژمر خان آرزو» در مجله مردک‌نامه به چاپ رسیده است. رویندر گارگش در این مقاله بدون ذکر شواهد از آثار خان آرزو بیان می‌دارد که «خان آرزو از جمله نخستین کسانی بود که میان دو زبان مثل زبان فارسی و سنسکریت، متوجه شباهت‌هایی شد. به دلیل وجود بسیاری از شباهت‌های دستوری میان این دو زبان، وی آن‌ها را زبان خواهر، دانست.» (ر.ک، گارگش، ۱۳۹۰: ۶۶۲) و تنها به معرفی خان آرزو و ترسیم شمایل کلی کتاب و توضیحی مختصر برای بعضی از فصول آن اکتفا کرده است و انتظار دارد خان آرزو چون زبان‌شناسان امروزی، از روی شواهد و قرائن نتایج کلی و عام استنتاج کند. ریحانه خاتون نیز مقاله‌ای در این باره در مجموعه مقالات نخستین همایش ملی ایران‌شناسی در سال ۱۳۸۲ دارد که در آن بسیار مختصر درباره سازواری چند واژه در زبان فارسی و هندی سخنانی ذکر کرده است. او در این مقاله بیشتر به اشتباهات خان آرزو در سازواری فارسی و عربی توجه داشته است. در این میان تحقیقات و مقالات مهدی رحیم‌پور درخور توجه و تأمل است. وی در ضمن مقاله‌ای با عنوان «دیدگاه‌های آواشناختی سراج‌الدین علی‌خان آرزو بر اساس رساله مژمر» در مجله آیینه میراث در سال ۱۳۸۷، بطور ضمنی و در حد اشاره، توافق لسانین را متذکر شده است. در مقاله «زواید الفواید» هم او با آوردن پنج شاهد از این کتاب این موضوع را دنبال نموده است و سپس در کتاب بر خوان آرزو و در مقالات «خان آرزو و زبان‌شناسی تطبیقی و تاریخی» و «سنت تحقیقات واج‌شناسی در تاریخ زبان و ادب فارسی» نظریه توافق لسانین خان آرزو را تبیین و تشریح می‌نماید. ما در مقاله حاضر کوشیده‌ایم با استناد به سازواری‌های مذکور در رساله مژمر، با ارائه چشم‌اندازی قاعده‌مند و علمی، دیدگاه خان آرزو را تبیین کنیم.

۲. بحث

خان آرزو اصل سازواری را در کتاب مژمر بدین گونه تعریف نموده است، «و آن اشتراک یک لفظ است در دو زبان یا زیاده، مثلاً فارسی و عربی و فارسی و هندی، یا فارسی و عربی و هندی، چنان‌که لفظ دول و دلو، کما سَبَقَ» (آرزو، ۱۷۶۳۱: 52a) مبتنی بر این تعریف، وی قائل به سازواری میان زبان فارسی و هندی، فارسی و عربی و هر سه زبان است.

۲.۱. سازواری میان فارسی و عربی

برابر نظر مؤلف رساله مئتمر اختلاط و امتزاج زبان عربی با زبان فارسی به سه دلیل است؛ نخست به دلیل تسلط عرب بر عجم و رواج دین مبین اسلام در ایران و از میان رفتن کتب قدیم ایرانیان، دوم از میان رفتن مستعملات قدیم زبان فارسی به گونه‌ای که برای آن‌ها لفظ موضوعی وجود ندارد، در این صورت آوردن الفاظ عربی به ضرورت صحیح است و سوم آن‌که در صورت وجود لفظ موضوع کهن نیز استعمال معادل عربی افصح است. وی بر این عقیده است که الفاظ ترکی نیز بر این قیاس جایز است که در فارسی به کار رود، خصوصاً برای معنایی که لفظ موضوع در فارسی برای آن وجود ندارد، مانند قورچ‌باشی به معنای شخصی که فوج به اختیار او است و در هندی به آن میربخشی می‌گویند و یا ایشک آقاسی‌باشی به معنای آن‌که اهتمام و بند و بست سواری به ذمه‌اش بود و در هندی میر توزک اول گویند. هرچند خان آرزو به تفصیل در این باره سخن گفته است ولی چون هدف در این مقاله بیشتر بررسی سازواری میان فارسی و هندی است و در مورد تعریب الفاظ فارسی و سازواری واژگان در فارسی و عربی محققان دیگر چون سیوطی (ر.ک. سیوطی، ج ۱: ص ۱۵۹-۱۶۶) و... نیز بحث نموده‌اند و خاصاً سراج‌الدین علی‌خان آرزو نیست، لذا تنها برای آشنایی جامع خوانندگان با نظرات وی، آن مباحث در ادامه به اختصار تحلیل و عرضه می‌شود.

خان آرزو سازواری میان زبان فارسی و عربی را از دو وجه تفریس و تعریب مورد تحلیل خویش قرار می‌دهد و بر این اعتقاد است که تفریس، داخل کردن واژگان عربی در زبان فارسی است و تعریب، ورود واژگان فارسی در زبان عربی و سازوار نمودن کلمه یا ترکیب با قواعد صرفی و نحوی آن زبان.

۲.۱.۱. تفریس

تفریس، تصرف فارسیان در الفاظ و ترکیبات زبان عربی است که گاه در مفردات و گاه در ترکیبات رخ می‌دهد.

الف) تصرف فارسی‌زبانان در مفردات عربی

۱) ساخت و تولید مصادر جعلی با نشانه‌های مصدری فارسی و به کاربردن مشتقات آن در نثر و نظم مانند طلبیدن، فهمیدن، رقصیدن و غارتیدن. این قسم تصریف در عربی هم آمده، به گونه‌ای که لفظ مفرد فارسی را معرب نموده و از آن اشتقاق کرده‌اند مانند لجام که معرب لغام است و الجام و تلجم و تلجمی به صیغه امر مؤنث از آن اشتقاق نموده‌اند. وی نمونه‌های دیگری را مبتنی بر اشعار شاعران چون الفاظ «تمیزد» و «می‌سیر» ذکر می‌کند و در پایان متذکر می‌گردد که برخی شاعران

که بنای شعر آن‌ها بر مضحکه و هزل است، برای طنز از این شیوه استفاده می‌کنند و اشتقاق مصادر از اسما و اعلام می‌نمایند، مانند طرزی طرشی

مدنیدیم پس از مکییدن نه به کس حيله و نی مکریدن
مرقد پاک نبی طوفیدیم عمریدیم و ابابکریدیم

۲) تفریس در اسما، مانند کلمه غراره که در اصل زبان عرب غرغره است، به معنی گردانیدن آب در گلو و یا واژه غده که فارسیان غدود نیز می‌آورند.

ب) تصرف فارسی‌زبانان در ترکیبات عربی

۳) حذف برخی ضمائر و نشانه‌های عربی، مانند الف و لام از آغاز برخی کلمات در ترکیبات عربی، مانند واژه حی به جای الحی در شعر زیر از نظامی گنجوی

برآورد مؤذن در اول قنوت فسبحانه حی الذی لا یموت

و یا حذف ضمیر «نا» در صیغه جعلنا در شعر جامی

شد برقع و رویی چو مهت زلف شب‌آسا سُبْحان قَدیراً جَعَلَ اللَّیْلَ لِباسا

۴) جایگزینی واژه‌ای عربی به جای واژه دیگر، مانند «لهم» به جای «الذین کفروا» در این بیت

جامی

نقد عمر زاهدان در توبه یکسر شد تلف قُلْ لَهُمْ ان یَنْتَهُوا یَغْفِرْ لَهُمْ ما قَدْ سَكَّفَ

البته او این نوع اقتباس را اشارت به معنای آیات می‌داند، نه تصرف در آیات شریفه قرآن و

تلمیح برمی‌شمرد.

۵) نوعی تصرف دیگر که فارسی‌زبانان در ترکیبات عربی می‌کنند آن است که به جای ابن فلان و ابو فلان، فلان می‌گویند چنان‌که به جای ابراهیم ابن ادهم می‌گویند ادهم و یا به جای حسین بن منصور، منصور، منصور گویند.

در ادامه این بحث او به دو نکته ظریف دیگر اشاره می‌نماید؛ اول آن که گاه فارسیان لباس الفاظ

عربی بر لغات فارسی می‌پوشانند و احکام عربی را بر آن‌ها جاری می‌سازند، مانند ذوالخورشیدین،

نهنگ البحر، پلنگ الجبل و النوید در النوید آفتاب عالم تاب و حسب الفرموده و بسمل. دیگر آن که گاه فارسیان اشتقاق صیغه از لفظ فارسی می نمایند به شیوه عربی، مانند مترش از تراشیدن در شعر مفید بلخی

هرگل که خارخار طمع سر زند از او در دیده بدقماش چو روی مترش است

و یا تحرمز از حرامزاده و تکشمر از کشمیر به معنای افعال کشمیریان را کردن و نزاکت از نازک و فلاکت از فلک به معنای فلک زدگی و مفلوک به معنای فلک زده.

خان آرزو در جای دیگر به ورود واژگان عربی بعینه در زبان فارسی اشاره دارد و در ذیل فایده ای، نکته ای جالب توجه عنوان می دارد که منطبق با نظر بسیاری از بزرگان زبان و ادب فارسی است و یادآور سخن معروف « از عطر بوی عطر استشمام نمی شود»، که بعینه سخن وی را نقل می نمایم: «بدان که بعضی از الفاظ عربیه به اعرابی که در عربی شهرت دارد، اگر همان اعراب در فارسی خوانند، غلط باشد؛ مثلاً لفظ فاخته که در عربی به کسر خای معجمه است و در فارسی به خای موقوف است و اگر به کسر بخوانند، غلط باشد، بلکه سبب مضحکه بود، چنان که بر اهل محاوره پوشیده نیست» (آرزو، ۱۷۶۳۱، ص 61b).

۲.۱.۲. تعریب

مبتنی بر نظر خان آرزو اختلاف حروف معجمه و مهمله و وجود برخی اختلافات در حروف که خاص یک زبان است و در زبان دیگری وجود ندارد، موجب تغایر ذاتی نمی گردد. به اعتقاد وی ممکن است واژه‌ای با ابدال و یا دیگر فرایندهای واجی از زبانی به زبان دیگر منتقل شود و مثال‌هایی در این مورد ذکر می کند از قبیل:

- «دشت» در فارسی و «دست» در عربی به معنای صحرا

- «متر» در پهلوی و «مطر» در عربی به معنای باران

- «میا» در پهلوی و «ماء» در عربی به معنای آب

- «نیرا» در پهلوی و «نار» در عربی به معنای آتش

و «للیا» و «لیل» به معنای شب، «تینا» و «طین» به معنای گل، «تین» و «تین» به معنای انجیر، «توپا»

و «تفاح» به معنای سیب، «توم» و «ثوم» و «فوم» به معنای سیر، «سنت» و «سنه» به معنای سال، «بَنَمُن»

و «بنت» به معنای دختر، «شَمیا» و «سما» به معنای آسمان، «بَنَمُن» و «ابن» به معنای پسر، «دمیا» و «دم»

به معنای خون، «دما» به معنای رودخانه و در عربی «داما» به معنای آب، «ملکا» و «ملک» به معنای شاه، «شمشا» و «شمش» به معنای زردآلو، «کلبا» و «کلب» به معنای سگ، «جلتا» و «جلد» به معنای پوست، «ذکر» در هر دو زبان به معنای نر، «مزیا» و «میزان» به معنای ترازو، «اسوریا» و «اسوار» به معنای سوار، «بزر» و «بذر» به معنای دانه، «ورتا» و «ورد» به معنای گل، «ارشیا» و «عرش» به معنای سریر، «کذبا» و «کذب» به معنای دروغ، «شجاری» و «شجر»، «سپلجل» و «سفرجل»، «شپتینا» و «شفت»، «تینا» و «تبن» به معنای گاه، «کالو» و «کالود» و «قالب»، «زآبا» و «ذهب»، «اموتیا» و «امه»، «ببا» و «باب»، «مدینا» و «مدینه»، «یدمین» و «ید»، «سکینا» و «سگین»، «بیتا» و «بیت» و «بیل» و «بیلا» و «بتر» به معنای چاه و این همه لغات متلفظ است از الفاظی که میرجمال‌الدین حسین انجو در فرهنگ جهانگیری از لغات زند و پازند برآورده و از اردشیر نام مجوسی که از ایران به هند در عهد اکبرپادشاه آمده تحقیق نموده» (۲) (آرزو، ۱۷۶۳۱، ص 53a) در نتیجه متناسب با امثله مذکور و تصریح وی اگر دو تلفظ نزدیک به هم باشند موجب تغایر نخواهد بود.

لازم به ذکر است که خان آرزو به اشتباه می‌اندیشد که فارسی و عربی از لحاظ زبان‌شناسی با هم نزدیک‌اند. امکان‌پذیر نیست که زبان عربی و فارسی در هیچ دوره‌ای هم‌ریشه یا متعلق به یکدیگر باشند، زیرا زبان عربی متعلق به خانواده زبان‌های سامی و زبان فارسی متعلق به زبان‌های هندواروپایی است. خان آرزو بر اساس مماثلت بعضی از واژه‌های عربی و فارسی به این نتیجه رسیده است. او کلمات فارسی و عربی مذکور را مماثل دریافته، درحالی که آن‌ها اصلاً فارسی نیستند، بلکه شکل املائی پهلوی هستند که به اصطلاح به آن‌ها هزوارش می‌گویند. هزوارش در اصطلاح «کلماتی است که از زبان آرامی مأخوذ است و در کتیبه‌ها و کتاب‌ها و رسایل پهلوی به خط پهلوی ضبط می‌شده ولی در موقع قرائت، ترجمه پهلوی آن خوانده می‌شود، چنان که Malka می‌نوشتند و Shah می‌خواندند» (معین، ۱۳۷۳، ۵۱۳۹).

دکتر ریحانه خاتون در مقاله «خان آرزو و نظریه توافق لسانین» به چهل و یک مورد از این هزوارش‌ها اشاره نموده است و قسمت اعظم این مقاله را بدین اشتباه خان آرزو اختصاص داده است (ر.ک. ریحانه خاتون، جلد ۱: ۲۰۹-۲۳۳). وی در فصلی از کتاب خویش با عنوان در بیان بعضی از مسایل و امثله که متعلق است به تعریب الفاظ فارسیه از قول ثعالبی در *فقه‌الکغه*، فهرستی از الفاظ فارسی که تعریب گشته‌اند نقل می‌نماید که عبارت‌اند از:

القصه	السنکجه	السمور	السنجاب	الفاقم	الفنک	الدلق	الخز	الدياج	الناختج
الراختج	السنس	الیاقوت	الفیروزج	البلور	الکمک	الدرمک	الجردق	السمید	السکباج

الزیرباج	الاسفیداج	الطهاج	الفالوج	اللوزنج	الجوزنج	البغرنج	الجلاب	السکنجین	الصندل
الخلنجین	الدارصینی	الفلفل	الکرویا	الزنجیل	الخنجان	القره	الترجس	النفج	القرنفل
السرین	الخیری	السوسن	المرزنجوش	الیاسمین	الجلنار	المسک	العنبر	الکافور	

(ر.ک. سیوطی، ج ۱: ۱۶۳). در این فصل نیز به سیاق معمول، خان آرزو نقدی بر گفته ثعالبی دارد و بیان می‌دارد که اصول لغات کافور، صندل و قرنفل در هندی است و نه فارسی و ثعالبی اشتباه نموده است. خان آرزو در ادامه این فصل به توضیح درباره هر یک از کلمات مذکور می‌پردازد و معانی آن‌ها را بررسی می‌کند و اقوال مختلف لغویان درباره هر یک از واژگان را به نقد می‌کشد. در اواخر رساله که آرزو به بحث پیرامون حروف و وندها می‌پردازد در ذیل واژه «آلا» می‌نگارد: «آری «آلا» احتمال تعریب دارد و می‌تواند که متوافق باشند در فارسی و عربی، چنان که صاحب قاموس بدان قایل است، کما مرّ و در فارسی به ها بدل شده «هلا» گشت» (آرزو، ۱۷۶۳۱: 133a).

به تناسب مباحث در سرتاسر کتاب، خان آرزو واژگان دیگری را مطرح می‌کند که در سه زبان هندی، فارسی و عربی به کار می‌رود و به اصل و ریشه هر کدام اشاره می‌نماید، مثلاً در ذکر واژه قنینه که همان آوند شراب از زجاج و یا مینا است، بر این اعتقاد است که اگر مراد از آن همان ساز معروف طنبور باشد، معرب تونبره است و صاحبان فرهنگ‌ها آن را معرب دم‌بره نوشته‌اند و این واژه در اصل هندی و به معنای کدو است و به معنای کدوی تلخ شهرت یافته است. به نظر وی به نیمه کدو، دسته‌ای وصل نموده و از آن ساز مذکور را ساخته‌اند، بنابراین طنبور معرب تونبره است و کلمه جداگانه‌ای نیست و در جای دیگر رساله مضمّن در باره واژه فتیله می‌نگارد: «فتیله در فارسی پلیته است - کما فی الصّراح - و تحقیق پلیته آن است که لفظی است فارسی که آن را پلیته به بای فارسی و به یا رسیده و لام موقوف و فوقانی مفتوح نیز گویند، چنان که پلیته‌پیچ که فنی است در گشتی؛ در این صورت پلیته و پلیته هر دو قلب پتیه بود که فتیله معرب یا مغیر آن بود، لیکن در کتب لغت و کلام پتیه به تقدیم فوقانی بر لام به نظر نیامده و هر دو قلب آن آمده، بر این تقدیر دو صورت دارد، یکی آن که از عالم توافق بود، چنان که بعضی از ائمّه لغت به توافق این دو زبان هم بعضی از جاها قائل شده‌اند، دوم آن که معرب بود» (آرزو، ۱۷۶۳۱، ص 17a,b) و یا درباره کلمه ندای «ای» می‌گوید: «ای به یای مجهول حرف ندا است، مثل کلمه یا در عربی، بلکه در عربی به فتح آید و در هندی «هی» به ها و یای مجهول و این هم از توافق است، زیرا که در هر دو زبان الف

به ها بدل شود و در هندی الف زایده نیز بر او آید و «اهی» گویند از عالم «ابر» و «ابا» که در فارسی است» (آرزو، ۱۷۶۳۱، ص ۱۳۵b).

۲.۲. سازواری میان زبان فارسی و هندی

سراج‌الدین علی‌خان آرزو به دنبال بحث تعریف الفاظ فارسی، اصل سازواری میان فارسی و هندی را مطرح می‌کند و به قول وی «و این موقوف است بر تحقیق هر دو زبان مذکور آلا احتمال توافق لسانین غالب است» (آرزو، ۱۷۶۳۱: 63a). آرزو بسیاری از واژه‌هایی را که در زبان فارسی و هندی تلفظی همانند و یا نزدیک به هم دارند، دارای سازواری الفاظ می‌داند و اشتراک الفاظ فارسی و هندی را در چند وجه طبقه‌بندی و در مورد هر کدام به اختصار امثله‌ای را ذکر می‌کند. او در رساله شمر و نیز در دیگر آثار خویش هر کجا به مناسبت مثال‌های متعددی می‌آورد و با طبع نقاد خود به بررسی و ریشه‌شناسی آن می‌پردازد. وی این اشتراکات را به ترتیب در موارد زیر می‌داند.

۲.۲.۱. اشتراک در اصل وضع

آرزو معتقد است که گاه واژه در هر دو زبان به یک معنا وضع گردیده و هیچ‌یک از دیگری اخذ نکرده است، مانند واژگان «کلال» به معنای کاسه گر، «کپی» به معنای بوزینه، «اکست» به معنای ستاره سهیل، «اجمود» به معنای داروی معروف که در لغت‌نامه دهخدا کرفس یا کهورا معنا و به هندی بودن آن اشارت شده است. واژه دست را نیز وی در هندی پنجابی به معنای جارحه مستعمل می‌نویسد. از دیگر واژگانی که وی در اشتراک در اصل وضع نام می‌برد، واژه «آده» است به معنای دو چوب بلندی که در زمین فرومی‌برند و چوبی دیگر به عرض آن دو می‌بندند تا پرندگان و کبوتران دیگر بر آن نشینند و در هندی نیز بدون مدّه و دال مشدّد به همین معنی است. کلمه «آکپ» به معنای گرداگرد اندرون دهان است و کپ مخفّف آن و «کپی» به معنای بوزنه منسوب است بدان؛ چراکه کپی دانه‌ها را در دهان نگاه می‌دارد تا نرم و قابل جویدن شود و کپی در هندی کتابی نیز به همین معنی است. در مورد مصدر آمدن و بن مضارع آن نیز بر این عقیده است که با هندی قریب التلفظ هستند، همان گونه که بن مضارع آن نیز در هندی «آ» است و «آیا» به معنای آمد و ذکر می‌نماید که این شباهت در دیگر صیغه‌های این فعل نیز مشهود است ولی مثالی برای آن ذکر نمی‌کند. در ذکر عقود و اعداد و توضیح درباره‌ی وندهای «آه و آد» در کلماتی از قبیل «پنجاه» و «هفتاد» خان آرزو معتقد است که کلمه «نود» نیز مرکب است از «نو» یا همان «نه» و پسوند نسبت و می‌گوید: «لهذا در

هندی نیز عدد مذکور را نو گویند و دلیل آن توافق است و دال نسبت مثل کاود و غیره» (آرزو، ۱۷۶۳۱: 154b).

۲.۲.۲. اشتراک با ابدال های آوایی

تحول واج ها در کلمات از دیرباز مورد توجه دانشمندان و زبان شناسان بوده است و از سیبویه به بعد، هر یک از لغویان و نحویان فصلی مشع در این باره نوشته اند، اما هیچ یک از جنبه تحول تاریخی در ابدال نظر نکرده اند. در حدود سال های ۱۸۶۰-۱۸۷۰ پژوهشگران با دقت بیشتر تحولات واج ها در زبان های هندواروپایی را مورد تحقیق قرار دادند و به این نتیجه رسیدند که تحول واج ها بر طبق قوانین دقیق و مشخص روی می دهد (ر.ک. خانلری، ۱۳۶۵، ج ۱: ۸۱-۸۴). در آغاز رواج فارسی دری تلفظ و املاهای بسیاری از کلمات صورت واحدی ندارند که این امر برخاسته از شیوه کتابت و یا تلفظ محلی نویسندگانی است که هر یک در ناحیه ای زاده و پرورش یافته اند (ر.ک. همان ج ۲: ۵۹). خان آرزو نیز به ابدال های مشترک در زبان فارسی و هندی که امر بسیار مهمی در زبان شناسی است، توجه کرده است و معتقد است بعضی کلمات با ابدال در صامت و یا مصوت از زبان هندی به زبان فارسی راه یافته است. وی حتی بر این اعتقاد است که در هر دو زبان گاه فرایندهای واجی مشترک وجود دارد و همین امر را نشانه سازواری می پندارد. آرزو گونه های ابدال را این چنین بیان می دارد:

۲.۲.۲.۱. ابدال در صامت ها

۲.۲.۲.۱.۱. ابدال صامت «س» به صامت «ه»

گاه واژگان با ابدال های آوایی و اندک تغییری در حروف میان دو زبان مشترک هستند، مانند دس و ده به معنای عدد معروف و ماس و ماه به معنای شهر. وی ابدال سین به ها را نشان سازواری برمی شمرد و می نویسد: «اگرچه سین در هر دو زبان به ها بدل شود و این نیز علامت توافق است، لیکن مشهور اول به ها و دوم به سین، و همچنین «ماس» و «ماه» به معنی شهر که اول هندی است و دوم فارسی» (آرزو، ۱۷۶۳۱: 61b). وی در بحث حرف سین مهمله باز بدین موضوع اشاره می کند و می نگارد: «و این در هندی بسیار است، خصوصاً در پنجابی و مارواڑی، لهذا دس و ده را که به معنی عشر است، در این دو زبان توافق می دانم، بلکه تبدیل مذکور نیز از توافق است و دلالت گونه بر قرب اتحاد لسانین مذکورین دارد» (آرزو، ۱۷۶۳۱: 72a).

در کتاب *واج‌شناسی تاریخی زبان فارسی* و در ذیل تحولات تاریخی صوت «ث» در زبان فارسی، چهارمین ابدالی که برشمرده شده است؛ ابدال مصوت بیرنگ (شوا) است. این صوت که خود بازمانده اصوات t, th, k هندواروپایی است در مسیر تحول خود از دوره باستان تا فارسی جدید به چند صورت تحول می‌یابد از جمله اگر واج جانبی این صوت واکه باشد، در دوره میانه بدل به S و در فارسی جدید بدل به h می‌گردد، مانند «راس»، «گاس»، «آکاس» و «گکاس» در فارسی میانه که به «راه»، «گاه»، «آگاه» و «گواه» در فارسی جدید بدل شده است (ر.ک. باقری: ۱۳۶ و ۱۳۷).

۲.۲.۱.۲. ابدال صامت «ب» به صامت «و»

صامت دولبی «ب» با «و» در آثار زبان فارسی به جای یکدیگر به کار رفته است، چه در آغاز، میان و یا پایان واژگان، مانند تابه و تاوه؛ ابریشم و اوریشم؛ برنا و ورنه؛ بالین و والین؛ تاب و تاو و... خان آرزو در ذکر حرف باء الموحده ابدال صامت «ب» به «واو» را از دیگر ابدال‌های رایج و مشترک میان فارسی و هندی برمی‌شمارد، مانند واژه «بال» و «وال» به معنای ماهی معروف که «آل» هم بدین معنی آمده است و نمونه‌ای دیگر که وی عرضه می‌دارد در مورد پسوند «وند» است؛ او در این باره می‌گوید: «بند» مبدل «وند» یا بالعکس، هُوَ الْأَقْوَى، کلمه نسبت است و در هندی «ونت» به تا به همین معنی آمده و این از عالم توافق است و بعضی گویند «بنده» و «ونده» نیز به همین معنی است، چون گلووند و گلوونده به معنی مرسله و کرابند و خربنده به معنی آن که معاشش از وجه کرایه خر باشد و تحقیق آن است که لفظ «بنده» مشترک است در معنی اسم و حرف، در مقامی که معنی خدمت و بندگی و بستن و گشادن صحیح باشد، اسم است؛ زیراچه مشتقات آن همه موجود است، به همین معنی و آلا حرف، پس در گلووند و کرابنده و خربنده اسم بود، نه حرف، غایتش در کرابنده مجاز باشد» (آرزو، ۱۷۶۳۱: 139b).

۲.۲.۱.۳. ابدال صامت «ج» به صامت «ی»

ابدال «ج» به «یاء» تحتانی از دیگر ابدال‌هایی است که خان آرزو ذکر می‌کند، مانند «جوغ» به «یوغ» به معنای چوبی که بر گردن گاو بندند و «جو» را مخفف آن می‌داند که در هندی «جوه» به زیادت «هء» مخففی تلفظ می‌شود. مرحوم خانلری عکس این ابدال را ثبت و مثال (یشم و چشم) را ذکر کرده‌اند. (ر.ک. خانلری ج. ۲: ص ۸۳) و در حقیقت نیمه‌مصوت (y=ی) در فارسی باستان که باقیمانده (y) هندواروپایی است اگر در آغاز واژه قرار بگیرد، در دوره میانه بدون تغییر مشاهده می‌گردد ولی در فارسی جدید اغلب به صامت «ج» می‌شود، مانند «یاتو، یاما، یسن» در اوستایی که در

فارسی میانه به صورت «یاتوک، یام، یسن» مشاهده می‌گردد و در فارسی جدید با ابدال و به صورت «جادو، جام، جشن» به کار می‌رود (ر.ک. باقری: ۵۷).

۲.۲.۲.۱.۴. ابدال صامت «ی» به صامت «د»

آرزو در ابدال «یاء» به «دال» واژه «مایه» و «ماده» را به عنوان نمونه، مثال می‌آورد به معنی اصل و هیولا که در هندی «مایا» به همین معنا آمده است. این ابدال در زبان فارسی و در واژگان آذربادجان و آذربادگان به جای آذربایجان و ششپداز به جای ششپاز نیز مشهود است. لازم به ذکر است که در زبان فارسی دقیقاً عکس این ابدال از فارسی میانه به فارسی جدید رخ داده است، مانند «راد و رای» و «ناد و نای» و... (ر.ک. باقری: ۱۲۱ - ۱۲۳).

۲.۲.۲.۱.۵. ابدال صامت «ر» به صامت «ل»

در زبان فارسی گاه به جای صامت «ر» صامت «ل» می‌آید، مانند سولاخ به جای سوراخ و سلفیدن به جای سرفیدن و دیوال به جای دیوار و گاهی نیز عکس آن است، مانند شروار به جای شلوار و جابرسا به جای جابلسا. آرزو از دیگر ابدالهای مشترک میان فارسی و هندی که برمی‌شمارد، ابدال «راء» به «لام» است که در هر دو زبان وجود دارد و در زبان فارسی ارونند به الوند را مثال می‌آورد.

۲.۲.۲.۱.۶. ابدال صامت «ب» به صامت «پ»

ابدال «پ» به «ب» در زبان فارسی محقق است که «گاهی دولبی بی‌آوا» «پ» معادل است با دولبی آوایی «ب» چه در آغاز و چه در میان و یا پایان کلمه (خانلری، ج ۲: ۷۱). آرزو در سازواری هندی و فارسی می‌نویسد: «ابر که مرکب است از آب مقصور مخفف آب ممدوده و دلیل آن است که در هندی «اپ» مقصوره نیز به بای فارسی به معنی ماء است و توافق گواهی بر صحت آن می‌دهد، غایتش تفاوت بای فارسی و تازی اختلاف در جوهر نیست، بلکه در کیفیت است، کَمَا حَقَّقْنَا سَابِقًا و از یک هندو که عالم‌ترین علوم هندی بود، ابهری به بای مخلوط التَّلَفُّظُ مشدد را به معنی ابر و سحاب شنیده شد، که لفظ هندی است و این نیز دلالت دارد بر توافق» (آرزو، ۱۷۶۳۱: 151b) و در ادامه درباره آسمان و کلمه «آور» می‌نویسد «آور به معنی آسمان، چنان که مجد قوسی و جمال انجو گفته، مرکب است از «آد» مغیر «آب» یا اصل «آب» است، به معنی معروف و «را» که کلمه نسبت است، لیکن کلمه «را» به معنی صاحب مستعمل شود، نه به معنی تشبیه و می‌توان گفت آسمان صاحب آن است از جهت باران که از طرف بالا می‌آید یا آن که مرکب است از آد مغیر آب و ور که کلمه نسبت است و به سبب اجتماع دو، یکی را حذف کرده‌اند» (همان). درخور توجه است که نظر خان

آرزو در مورد اشتقاق کلمه ابر امروز پذیرفته نیست و شایسته آن بود که وی برای اثبات توافق به کلمه «آب» و «آپ» هندی بسنده می‌کرد، زیرا کلمه آب در فارسی جدید صورت تغییر یافته «آپ» در فارسی باستان و «آپ» در فارسی میانه است (ر.ک. باقری: ۲۷ و ۸۸) و نیز چنین است اعتقاد وی درباره وجه اشتقاق واژه آسمان.

۲.۲.۱.۲. ابدال صامت «گ» به صامت «غ»

برای چنین ابدالی خانلری در تاریخ زبان فارسی چنین مثال آورده است: آغوش و آگوش و یا کژاغند و کژاگند، (ر.ک. خانلری، ج ۲: ۷۹) و واج «گ» آریایی قدیم اگر در کنار واج‌های واکه و یا واج «ر» قرار بگیرد، در فارسی باستان اغلب به همان صورت «گ» باقی مانده است و در تحوّل بدل به «غ» می‌گردد، مانند «بگک» در فارسی باستان که در فارسی میانه به صورت «بگک» آمده است و در فارسی جدید به «بغ» ابدال شده است (ر.ک. باقری: ۲۲۲ و ۲۲۳) و خان آرزو واژه «غوش» به معنای سرگین حیوانات را ستاک و اژگان «غوشا، غوشاد و غوشاک» برمی‌شمرد که مرکب به حروف نسبت‌اند؛ به معنای جایی که سرگین حیوانات در آن جا بسیار است و به معنای جای چارپایان و قافله‌گاه نیز، اما اصل آن را از «گوسا» و «گوها»ی هندی می‌داند که در آن ابدال در صامت رخ داده است و «غوش» را همراه با تخفیف واجی می‌داند.

۲.۲.۱.۸. ابدال صامت «ز» به صامت «ج»

از دیگر ابدال‌هایی که خان آرزو برمی‌شمارد ابدال «ز» به «ج» است، مانند «تیز» و «تیج» به معنای آتش که در هندی تیج می‌گویند و می‌نویسد: «اگر هندیان تلفظ آن کنند، به جیم خوانند و آن از جهت قرب مخرج است، لهذا تیز را به هندی تیج گویند، به معنی آتش و به گمان من این هم از توافق است» (آرزو، ۱۷۶۳۱: 78a). ابدال «ج» به «ز» در زبان‌های ایران باستان فراوان است و نمونه‌های بسیاری را دکتر باقری در اثر خویش آورده است که به اختصار به چند مورد اشاره می‌گردد. ابدال «ج» آغازی به «ز»، مانند «جَن» در فارسی باستان که به «زَنَن» در میانه و «زَدَن» در فارسی جدید ابدال شده است. در برخی موارد نیز «ج» یا «ژ» باستانی در فارسی جدید بدل به «ز» می‌گردد، مانند «درجَه» باستان که به «دراژ» در میانه و «دراز» در فارسی جدید تبدیل شده است. گاه «ج» و «ژ» باستان در فارسی جدید هم به صورت اصلی وجود دارد و هم به «ز» بدل می‌شود، مانند «ارج و ارز» یا «بجشک و پزششک» و در مواردی نادر به سه صورت «ج»، «ژ» و «ز» به کار می‌رود، مانند «رجه، رزه و رژه». (ر.ک. باقری: ۱۷۳ و ۱۸۲).

۲.۲.۱.۲.۱.۹. ابدال صامت «س» به صامت «ژ»

در نظر آرزو ابدال «س» به «ژ» از جهت قرب مخرج رخ می‌دهد؛ چون لفظ «آنکس» به «انکز» به معنای کجک فیل که در بحث تفریس مفصل درباره آن سخن خواهد رفت. لازم به ذکر است که چنین ابدالی در کتاب تاریخ زبان فارسی خانلری و واج‌شناسی تاریخی باقری مشاهده نشد.

۲.۲.۱.۲.۱۰. ابدال صامت «ه» به صامت «ف»

در نظر خان آرزو «فاء» به «هاء» ابدال نمی‌شود بلکه عکس آن صورت می‌پذیرد مانند «تفو» و «تهو» به معنای آب دهان و در مورد آن در ذکر الفاء و ابدال فاء می‌نویسد: «و گاهی به ها چون «تفو» و «تهو» به ضمتین به معنی آب دهن که «چنو» نیز گویند، کذا قیل و نزدیک مؤلف اغلب بالعکس است، چه در هندی تهو به فوقانی مخلوط التلفظ به ها است، به معنی مذکور و این از عالم اشتر بود که به تایی هندی و به فوقانی فارسی و این نوعی از توافق لسانین است» (آرزو، ۱۷۶۳۱: 63b). صوت «ف» ممکن است در تحوّل از دوره باستان تا دوره جدید به «ه» تبدیل شود، مانند «کوف و کوه». (ر.ک. باقری: ۱۰۱) و «ه» فارسی جدید ممکن است صورت تحوّل یافته «ف» باستانی باشد. (ر.ک. باقری: ۱۶۲)

۲.۲.۱.۲.۱۱. ابدال دو صامت «ن» و «ب» در کنار هم به صامت «م»

خان آرزو گاه سازواری را در اصول آوایی نیز ذکر می‌کند و در ذکر حرف نون قانونی را در ابدال حرف نون و باء می‌آورد که هرگاه در کنار هم قرار گیرند ابدال به میم مخفف می‌شوند بر خلاف نظر برخی که معتقدند میم مشدّد به حرف نون و باء بدل می‌شود، مانند «سم» و «سنب» و در این باره می‌نویسد «و بعضی گویند، هر جا میم مشدّد واقع شود، به نون مع الموحّده بدل گردد، چون «سم» و «سنب» و «دم» و «دنب» و «خم» و «خنب» و «خمره» و «خنبره» و «دمل» و «دنبل» و «کمل» و «کنبل»، مؤلف گوید: «این خلاف جمهور است و مذهب جمهور آن است که هر با و نون چنین جمع شوند، به میم بدل شوند از جهت قرب مخرج و مذهب من همین است، زیرا که حروف مشدّد در فارسی غیر رای مهمله که تشدید گویا از خواص او است، بسیار کم آمده بلکه حکم کالمعدوم دارد، پس اوّلی قول جمهور است و پیش من میم بدل مخفف است، نه مشدّد، زیرا که در هندی نیز در تبدیل چنین مخفف بود، مثل لفظ «املی» و «انبلی» به معنی ثمر هندی و توافق لغات دلیل است برای من که او دیگران قبول ندارند» (آرزو، ۱۷۶۳۱: 93a). برابر نظر زبان‌شناسان تاریخی، این فرایند واجی

ادغام است و نه ابدال. طبق نظر آنان واج «ن» غنه دندانی و «ب» دولبی به واج «م» که هم غنه است و هم دولبی بدل می شود.

خان آرزو در مورد کلمه سوار نیز اعتقاد بر ابدال «پ» به «او» ندارد و این کلمه را مرکب از «اسو» به قول برخی مبدل «اسپ» و «وار» می داند و در ادامه بیان می کند که شاید اصل «اسو» باشد؛ زیرا که در هندی کتابی نیز به همین صورت ذکر گردیده است. هرچند که این نظر از دیدگاه زبان شناسان امروز و اتیمولوژیست ها پذیرفته نیست. مرحوم معین در حاشیه برهان قاطع کلمه سوار به فتح اول را که در قدیم suwār و در کردی suvār تلفظ می شود را مأخوذ از asabāra پارسی باستان ضبط نموده اند که در پهلوی به asbār تبدیل شده است (ر.ک. معین حاشیه برهان: ۱۱۸۲).

۲.۲.۲.۲. ابدال در مصوت ها

گاه واژه بدون تغییر در خط و معنا و تنها با اندک تغییر در تلفظ و حرکت، مشترک میان هر دو زبان است، مانند نیکو به معنای خوش و خوب؛ آرزو درباره اختلاف تلفظ این واژه در فارسی و هندی می نویسد: «نیکو که در هندی به نون به یا رسیده و فتح کاف و سکون او به معنی خوش و خوب است و در فارسی به یای مجهول و واو مجهول است» (آرزو، ۱۷۶۳۱: 61b). وی واژه «نسر» را مرکب از «نس» به معنای سایه و «راء» نسبت می داند و در ادامه متذکر می گردد که «نس» در هندی به معنای شب است و چون لیل ظل الارض است، این هم از عالم توافق محسوب می شود و این مقدار تفاوت موجب تغایر نیست و «نسا» به معنای مرده را در فارسی مرکب از «نس» به معنای سایه و تیرگی و الف نسبت برمی شمارد و دلیل می آورد که چون جای مرده دخمه و گور است به آن نسا می گویند و به خادم گورخانه و کسی که مرده ها را در گور می نهد «نساسالار» گویند و یا بستر و بستر که در ادامه راجع به آن توضیح بیشتر خواهد آمد (ر.ک. همان). به زعم خان آرزو که بی بهره از مبانی زبان شناسی نوین است، واژه «نسر» چنین می نماید. وی با توجه به معنای واژه «نس» در فارسی و «نس» در هندی چنین استنتاج اشتباهی نموده است و گفتار مذکور با توجه به دانش اتیمولوژی، در زمان حال پذیرفته نیست. (ر.ک. میرجمال الدین حسین بن فخر الدین حسن انجو، صص ۱۲۳۷ و ۱۲۳۸) و (ر.ک. محمدحسین بن خلف تبریزی: ۲۱۳۸). از آن جا که نقد، ویژگی ذاتی سرشت خان آرزو است گاه برخی نظرات در مورد سازواری بعضی واژگان را نیز نقد می کند. وی در ذیل توضیحات در مورد پسوند «ال و اله» و در مورد واژه پیاله می نویسد: «بعضی گویند پیاله ظاهراً مرکب است از «پی» به فتح که در هندی به معنی آب و شیر هر دو آمده و چون اشتراک و توافق هندی و

فارسی بسیار است، دور نیست که بدین معنی آمده باشد، غایتش در فارسی به کسر مستعمل است. مؤلف گوید: اگرچه به توافق هندی و فارسی به اتباع ما قایل شده و آن محقق و ثابت است، چنان که سابق مشروحاً قلمی شده، لیکن این قول او صحیح نیست، چه مرکب وقتی ثابت شود که مفردش آمده باشد، هرگاه «پی» به معنی آب در فارسی نیامده، پیاله را مرکب نمی توان گفت» (آرزو، ۱۷۶۳۱: 139b).

۳.۲. اشتراک با اختلاف حروف

اشتراک واژه در دو زبان گاهی با اختلاف حروف دیده می شود. بارها خان آرزو در رساله خویش متذکر گردیده است که اختلاف حروف معجمه و مهمله و یا تای هندی موجب تغایر ذاتی نمی گردد، مانند «تشنه» در فارسی به معنای صاحب عطش و «تسنا» در هندی به معنای عطش. خان آرزو تفاوت معنایی این دو واژه را این گونه توجیه می کند: «تفاوت مصدر و هم فاعل چندان نیست؛ زیرا که مصدر به معنی اسم فاعل می آید و امثله این ها بسیار است که در کتب لغت و مستعملات هر دو زبان بر محقق به ثبوت می پیوندند.» (آرزو، ۱۷۶۳۱: 61b و 62a).

۴.۲. اشتراک با اختلاف در معنی

مطابق نظر خان آرزو برخی از واژگان عیناً در هر دو زبان وجود دارد ولی در معنا اختلافی اندک دارند که معمولاً این اختلاف را می توان ذیل یکی از روابط مذکور آورد.

۵.۲. اشتراک با رابطه عام و خاص

گاهی اختلاف معنای دو کلمه در دو زبان رابطه عموم و خصوص دارند، مانند سمن که در هندی به معنای مطلق گل است و در فارسی به معنای گل مخصوص و بدن که در هندی به معنای سر و صورت است و در فارسی تمام تن و یا آوه در فارسی به معنای داس خشت پزی و در هندی به داس کوزه گران گویند و همچنین «آنکس» که در زبان فارسی به معنای قلم سنگ تراشان است و در هندی کجک فیل را گویند (رک. آرزو، ۱۷۶۳۱: 63a).

۶.۲. اشتراک با رابطه نسبت

و گاه رابطه نسبت دارند، مانند انگشت به تای هندی به معنای سرای ها است و در فارسی به تای فوقانی به معنای مطلق اصبع از جمله مثال های دیگر واژه «بستر» را می آورد که «به معنی جامه خواب که به کسر اول شهرت دارد و قیاس فتح را می خواهد، زیرا چه در هندی به فتح به معنی مطلق جامه

است پوشیدنی و توافق لغات اقتضای فتح می‌کند و تفاوت عموم و خصوص منافات ندارد، چنان‌که آینده معلوم کنی لهذا از زبان بعض اهل زبان ایران هم به معنی جامه خواب به فتح مسموع است» (همان).

۷.۲. اشتراک با رابطه مقدار

از دیگر مثال‌های وی واژه «لنبه» است. خان آرزو معنای این واژه را در فارسی گرد و غند و در هندی طویل و بلند ذکر نموده است و این را نیز از عالم سازواری می‌پندارد، زیرا به اعتقاد وی اصل معنای کلمه دلالت بر زیادت دارد و در دو زبان به دو معنای گرد و طویل به کار رفته است. وی این میزان تفاوت را موجب تغایر نمی‌داند و حتی با توجه به نام دو کوه «لنبه‌سر و گردسر» در مازندران نتیجه می‌گیرد که لنبه مقابل گرد هم آمده است و قول جمال اینجو در ذکر معنای این واژه را فاقد سند می‌داند و با استناد به بیتی از عماره، سعی در مستند ساختن نظر خویش دارد.

چرا که خواجه بخیل و زرش جوانمرد زنی چگونه زنی سیم ساعد و لنبه است

چه گرد و غند بودن آدمی عیب ترکیب و قواره است و همچنین به معنی فربه به خلاف طول قامت که از خوبی‌های معشوق شمارند و سروقد گویند (آرزو، ۱۷۶۳۱: 65a). هرچند در ادبیات فارسی شواهدی برای فربه بودن معشوق وجود دارد و از سویی دیگر در لغت‌نامه مصراع دوم به صورت «زنی چگونه زنی سیم ساعد و لنبه» مضبوط است.

۸.۲. اشتراک با رابطه مجازی

خان آرزو واژه «مهمان» را مرکب از «مه» و «مان» نمی‌پندارد^۲ و آن را واژه‌ای بسیط می‌داند که در هندی نیز به کار می‌رود ولی با اختلاف در معنا و می‌گوید: «مهمان مرکب است از «مه» به معنی سردار و «مان» به معنی خانه، به معنی سردارخانه و به مجاز بر ضیف که واجب التّعظیم باشد، اطلاق کرده‌اند، غایتش فکّ اضافه از جهت کثرت استعمال است و بعضی گویند مهمان مرکب است از «مه» به معنی بزرگ و «مان» به معنی مانند، از جهت تعظیم و اکرام و توجیه اول را غیر صحیح شمرده‌اند، لیکن وجه آن ظاهر نیست و حقّ تحقیق پیش مؤلف آن است که مهمان مرکب نیست، بلکه تمام لفظ مفرد است، به معنی ضیف و ضیافت چنان‌که مکرّر نوشته شده و اصل به معنی ضیافت است، لهذا در هندی به معنی تعظیم و تکریم است و توافق این دو زبان به مذهب فقیر اول دلایل

است، غایتش در فارسی به معنی ضیف مجازاً آمده و شهرت کرده و به معنی ضیافت در محاوره حال متروک و گاهی زایده نیز آید، چون شادمان» (آرزو، ۱۷۶۳۱: 152b).

مرحوم معین در حاشیه برهان قاطع و در ذیل واژه مهمان سرا واژه مهمان به کسر را از ریشه اوستایی به معنای ماندن و توقف کردن ضبط نموده‌اند که مهمان فارسی درست مطابق است با اوستایی maethman، پهلوی mēhmān (مهمان) و هندی باستان mithās به معنای (باهم، جمعاً و مشترک) است (ر.ک. معین حاشیه برهان، ص ۲۰۶۹). در فرهنگ ریشه‌شناختی نیز این واژه مشتق از ریشه maiθ هندواروپایی ضبط گردیده است، به معنای ماندن و اقامت کردن که در ایرانی باستان maiθmānam در حالت مفعولی به کاررفته است و در فارسی میانه mēhmān (ر.ک. حسن دوست: ۲۶۹۴).

وی بر این عقیده است که اجتماع حرف «به» و نون نفی و نهی جایز است ولی در مکان نفی نون مقدم بر حرف «به» است و در مقام نهی مؤخر زیرا نون نهی از فعل جدا نمی‌شود مگر معدود مواردی که در این حالت معنای نهی، منفی می‌گردد لذا مقدم بر نون نفی می‌آید و حرف «به» برای تحسین کلام است و بعضی بیت زیر از کمال اسماعیل را این گونه فرض نموده‌اند.

ندانست کس قدر این موهبت نه بشناخت کس قدر این اعتنا

سپس به نقد این نظریه می‌پردازد و می‌گوید: «و این خطا است، چرا که حرف نه درین جا برای عطف است و در محلّ نفی، پس اگر به تقدیم با می‌آوردند، معنی عطفی قوت می‌شد. فَافْهَمَ و در این بیت سعدی:

که باشند مشتی گدایان خیل به مهمان دارالسلامت طفیل

زائده نیست، کَمَا وَهَمَ بلکه مهمان در اصل به معنی ضیافت است و به مجاز ضیف را گفته‌اند و دلیل قویّ این توافق است، چه در هندی مهمان اعزاز و احترام را گویند از لوازم ضیافت است و در این بیت کمال اسماعیل:

پی نثار طبق‌های دیده پر زر کرد چو خواند خیل چمن را به میهمان نرگس

بای زایده چنان که گفته‌اند، خطا است، زیرا که معنی ضیف اصلاً در این جا صحیح نمی‌شود، پس به معنی ضیافت بود و با در این صورت لازم باشد» (آرزو، ۱۷۶۳۱: 174a).

۹.۲. اشتراک با اختلاف در کیفیت حروف

آرزو نحوه تلفظ حروف در هندی و فارسی را موجب تفاوت در دو زبان نمی‌پندارد و بارها متذکر شده است که اختلاف حروف معجمه و مهمله و یا تفاوت تایی فارسی و هندی موجب تغایر نیست و معتقد است که واژگانی چون «اشتر» که در هند به تایی هندی و در ایران به تایی مثنای فارسی تلفظ می‌گردد نیز نشان سازواری میان این دو زبان است و دیگر «انگشت» که در اشتراک با اختلاف در معنی ذکر گردید و نیج به جیم تازی، فارسی است و به جیم فارسی، هندی، به معنی خس.

۱۰.۲. اشتراک با اختلاف در کمی و زیادت در جوهر لفظ

در نظری افزایش یا کاهش واجی در واژگان مشترک میان دو زبان موجب تنافر نیست، بلکه نشان سازواری است و در این باره می‌نگارد: «و گاهی به کمی و زیادت بود در جوهر لفظ؛ مثل: ایک و یک به معنی واحد و اگر به نظر تحقیق دیده شود و نظر بر آن که این قسم الف در فارسی مزید علیّه می‌آید یا لفظ ذات‌الالف اصل است، ایک و یک تفاوت از هم ندارد» (آرزو، ۱۷۶۳۱: 61b).

۱۱.۲. اشتراک با قلب آوایی

گاهی واژه‌ای با قلب آوایی از هندی به فارسی منتقل شده است و در ذیل واژه «گلیم» خان آرزو داد سخن داده و می‌گوید این واژه قلب «کملی» هندی است و شاهد از شعر رضی الدین نیشابوری می‌آورد.

درازا کار بود گر به کسوت کملی به تاج و تخت کند میل رای پیر گدای

(آرزو، ۱۷۶۳۱)

(۱۱۸a)

۱۲.۲. اشتراک با چند فرایند و تغییر

گاهی در انتقال برخی از واژگان به زبان فارسی و یا کاربردهای گوناگونش بیش از یک فرایند واجی صورت می‌پذیرد من جمله لغت شنار که در مورد این واژه در این رساله آمده است: «شاه و اشناپ و شنیاب به زیادت تحتانی بعد الشین، به معنی معروف که به عربی سباحه به سین مهمله مفتوح و بای موحدّه به الف کشیده و های مهمله خوانند، شیخ عطار، بیت:

گروهی سر به زیر آب بردند گروهی سر سوی شنیاب بردند
دو استاد صفاهانی به اشناپ برون بردند جان از دست غرقاب

و نزد من آن است که «شنار» به رای مهمله، مخفّف شناور است و به معنی آب‌ورزی مجاز، چنان که «اشنا» به معنی آب‌ورزی است و بعضی به معنی شناور نیز گفته‌اند و می‌تواند که مراد از «شنار» خیکی باشد که بر آن شنا کنند، مرکّب است از شنا و رای نسبت و در هندی پنجابی آن را «سنا» به کسر سین مهمله گویند، در این صورت مخفّف شنار می‌تواند بود و توافق لغات این دو زبان مصحّح است و نیز به خاطر می‌رسد که «شناب» از عالم «دریاب» باشد، مخفّف دریای آب، چنان که در سراج‌اللغه نوشته‌ام و چون شنا به معنی ورزش کشتی نیز آمده، برای توضیح شناب گفته‌اند، بر این تقدیر از ما نحن فیه نبود و های «شناه» از عالم «ها»یی بود که فارسیان اواخر الفاظ ذوات‌الالف عندالتقفیه زیادت کنند، چون «دوتاه» و «شنیاب» اگر به تقدیم نون است بر تحتانی، پس مرکّب بود از شنا و آب که به سبب اجتماع سه الف، الف شنا را حذف کردند و الف اوّل آب را به یا بدل کردند تا معلوم شود که در اصل ترکیب اضافی بود، چنان که آسیا و اگر به تقدیم تحتانی بر نون، از عالم قلب بود و چون در یوزه و درویزه، فَأَحْفِظُ لِأَنَّهَا تَحْقِيقٌ لَا أَثَرَ مِنْهَا فِي كُتُبِ الْقَوْمِ (آرزو، ۱۷۶۳۱: 34b و 35a).

خان آرزو در ادامه بحث واژه «شنا» تبصره‌ای ذکر می‌کند و در آن بیان می‌کند که حکم به تقدّم زبان هندی بر فارسی نمی‌توان داد و می‌نگارد: «باید دانست که «اشنان» به کسر مشترک در همزه و شین معجمه که تلفّظ آن بر غیر هندی‌دان چه که بر عوام ایشان هم دشوار است، به معنی غسل که عبارت است از شستن تمام بدن، در هندی آمده و چون غسل نزدیک این‌ها اتمّ و اکمل در دریا است و معنی لفظ فارسی و هندی نزدیک به هم، پس احتمال است که از عالم توافق باشد و آن که به تصرّف فارسیان در این لفظ قایل شده، خطا کرده، زیراچه تقدیم هندی بر فارسی به ثبوت نپیوسته تا به تصرّف قایل توان شد و نیز باطل شد آن چه نوشته که بر این تقدیر هر کدام در لفظ «شنار» و «شناب» حرف را و با عوض این نون بود و کلمتین مذکورترین از ما نحن فیه نبود، چه این معنی موقوف بر تقدّم زبان هندی است بر فارسی و آن به هیچ‌وجه ثابت نیست» (آرزو، ۱۷۶۳۱: 35a).

۲.۱۳. اصل اتّفاق

خان آرزو معتقد است که برخی الفاظ بر حسب اتّفاق ممکن است در دو زبان مشترک باشند و معنایی یکسان و مشابه داشته‌باشند و مثال می‌آورد: «چنان که لفظ جارو که در هر دو زبان به معنی کنبه است که بدان خس و خاشاک رویند، لیکن در هندی جهاز و به جیم که مخلوط‌التلفّظ به ها

است و رای هندی مأخوذ است از جهازنا که در هندی به معنی رُفت و رروب است و در فارسی مخفّف جاروب، چنان که ملّا فوقی در دیباچه کتاب خود نوشته و لفظ مذکور در اشعار خویش آورده و از بعضی از اهل زبان مسموع است» (آرزو، ۱۷۶۳۱، ص 62a).

۱۴.۲. تفریس

خان آرزو تفریس را دخل و تصرف در جوهر لفظ می‌داند از جهت تغییر در تلفّظ و یا غیر آن و بر این اعتقاد است که ظنّ غالب بر هندی بودن لفظ است، مگر آن که پیش از اختلاط فارسی و هندی باشد و باز هم مثال «اشتر» و «انگشت» را ذکر می‌نماید و در ادامه امثله‌ای دیگر می‌آورد و از آن جمله است: «نابه» به بای مخلوط التلّفظ به ها رسیده که در فارسی «ناف» گویند و دیگر لفظ «لنکن» و یا «لنکهن» به معنای فاقه که در شعر سنایی آمده است:

لنکن است گر کند تو را فربه سیر خوردن تو را ز لنکن به

وی بر این اعتقاد است که «چون این قسم حروف مخلوط التلّفظ پیش هندیان یک حرف است و فارسیان به سبب عدم قدرت، تلفّظ‌های مذکور را برطرف نموده، حرف اصلی به حال می‌دارند». (آرزو، ۱۷۶۳۱: 50b) و مثال‌های متعدّدی می‌آورد از جمله «جکر» به معنای باد شدید که اصل آن «جهکر» به های مخلوط التلّفظ است و لفظ «چوت‌مارانیان»^۳ که در بیتی از سعید اشرف مثال می‌آورد و اصلش در هندی «چوت‌مرانیان» جمع چوت مرانی به معنای زن قحبه است.

داد از رانیان هندستان چوت‌مارانیان هندستان

و یا «گور» به معنای قند سیاه که اصلش «گرو» است.

خان آرزو در تنبیهی در ادامه بحث، تفریس را در اعلام به سبب عدم قدرت تلفّظ بسیار می‌داند که کلام او عیناً در ادامه ذکر می‌گردد: «بدآن که تفریس در اعلام هندی بسیار واقع شود به سبب عدم قدرت تلفّظ، چنان که بهو و بهیم و قافیّه سنگه و سنگ نیز از این عالم است کما سبق و همچنین لفظ «بروج» به فتح بای موخده و سکون رای مهمله و فتح واو و جیم فارسی که در اصل بهروج بود به فتح بای مخلوط التلّفظ به ها و رای مهمله و سکون واو بود، پس تحریک واو ساکن نیز از تصرفات است و آن نام شهری است از گجرات از توابع احمدآباد، طغرا در ترکیب‌بند خود آورده و گاهی بی‌ضرورت مذکور تصرف نمایند، چنان که تلفّظ رنیج بتون به وزن رجیل تصغیر رجل که در اصل

سرونج به کسر سین و واو مجهول بود و آن نام شهری است در سرحد مالوه به طرف دهلی و همچنین «گرمسوت» که در اصل «گر بهسوت» است، چنان که گذشت. تأثیر:

سخن تند از قماش لفظ بی مضمون که گرمی از لباس گرمسوت افزون
نـمـی گـرـدـد نـمـی گـرـدـد

و همچنین «کچری» که طعامی است از برنج و ماش و روغن که در هندی کهچروی به کاف تازی مخلوط التلّفظ به ها است؛ مالک یزدی:

سیر گشتم ز کچرئی ایام هوس خون سیم و زر نکتم

و در لفظ «سل» به معنی صلاح مقررّی که مغیر سیل به یای مجهول که لفظ هندی است، گفته اند، احتمال توافق هست و قندهار که معبدی بود در بهشت گنگ که شهری است در حدود مشرق و نیز نام شهری که سرحدّ خراسان است طرف هند و نادرشاه آن را به نادرآباد موسوم کرده بود، معرّب گندهار است و قندهار سرحدّ خراسان را بعضی از اهل هیئت از هند شمرده اند، چنان که علامه میر غیاث الدین منصور گفته و گندهاری مادر را به های معروف هندوستان که تاریخ مهابهارته هندیان تمام احوال جنگ ایشان است، معلوم نیست که از کدام گندهار است و تحقیق آن است که چون هندیان، هند را تا آنجا مقررّ کرده اند که آهوی سیاه به هم رسد، چنان که علامی فهانی تصریح کرده، اگر قندهار سرحدّ خراسان چنین باشد، داخل هند است پیش هندیان و اَلَا فَا، مثال معنی اوّل امیرمعزی:

نگار قندلب کو را بود در زلف چنو یک بت نبیند کس به چین و
سیصد چین قندهار اندر

و به خاطر می رسد که چون در کتب قدیمه نوشته اند که قندهار شهری است منتهای خراسان و خراسان در عرف ایشان مشرق را گفته اند، گمان برده اند که منتهای مشرق نفس الامر است و ایشان اشتباه به سبب اشتراک لفظ خراسان است به معنی مذکور و به معنی ملک مشهور مابین عراق و هند از یک طرف و نظیر این لفظ در هندوستان لفظ پورب است به بای فارسی به واو رسیده و فتح رای مهمله و بای تازی که در اصل به معنی مشرق است و در عرف نام ملکی است خاص که بنگاله باشد، با آن که مشرق پورب است، داخل نیست و ازین عالم است «چو کهندی» به فتح جیم فارسی و سکون

واو و کاف تازی مخلوط التَلَفْظ به ها و سکون نون و دال هندی به یا رسیده به معنی عمارت بالایی هم که از هر چهار طرف یا کم در داشته باشند و به مجاز عماری فیل را گویند، اوّل ظهوری در وصف عمارت:

سپهر از سرافرازش در حساب ز چو کهندیش سایه بر آفتاب

و دوم سعید اشرف:

چو کهندی شکوهش اگر سایه افکند فیل سپهر مثانه بذرد و بزیر باد

و نیز «انکثر» به فتح الف و سکون نون و کاف تازی مفتوح و زای فارسی به معنی کجک فیل که در هندی آنکس است به ضمّ کاف تازی و چون وصل کاف مضموم به سین در زبان فارسی فحش بود سین را به زا بدل کرده و برای رفع کمال توهم تبدیل کاف را مفتوح ساخته، لهذا فارسی‌زبانان هند هم که قباحت فهم‌اند، آنکس به فتح کاف خوانند.» و در ذیل فصلی در حرف سین مهمله می‌افزاید «و اصلیت هندی از آن است که فیل در هندوستان پیدا شود و آلت نگاهداشتن او به زبان هندی است، پس انکس لفظ هندی‌الاصل بود، هرچند لفظ کجک را برای آن مقرر نموده و چون فیل هندی‌الاصل است، معلوم می‌شود که کجک فارسی‌الاصل نبود.

و لفظ برسات که به فتح بای موخده و رای مهمله و سین به الف کشیده و فوقانی به معنی موسم مخصوص بارش، ظاهراً هندی‌الاصل است و می‌تواند محاوره مؤکدین که عبارت است از اهل اردو که اختلاط تمام با زبان فارسی و عربی دارند، باشد. درین صورت احتمال دارد که مرکب باشد از برس به معنی بارش و الف و تا که در جمع مؤنث عربی آید و اهل اردو موافق قاعده عربی آرند... و احتمال دارد که الف و تا مبدل دال باشد که در هر دو زبان برای نسبت آید، والله هروی گوید:

در لفظ کرم بر ورقی بینی مسطور اندر همه هند به غایت برسات است.
(آرزو، ۱۷۶۳۱: ۶۳ و ۶۴)

مثال بعدی و قابل تأمل وی واژه «است» رابط اثبات در هر دو زبان است که منفی آن در هندی «ناست» و در فارسی «نیست» است و خان آرزو واژه «نیست» فارسی را ممال «ناست» هندی می‌داند که قاعده ممال در فارسی بسیار شایع است.

واژه «ناسک» را وی در اصل «تاسیک» هندی می‌پندارد اما معنایی که صاحب برهان قاطع و صاحب ملل و نحل و میر غیاث‌الدین منصور صاحب جام جهان ذکر نموده و نام یکی از کفار بزرگ هندی ثبت کرده‌اند که پیروان و اتباعش معتقدند انسان چون گیاه می‌روید و خشک می‌شود و فرومی‌ریزد و به حشر روحانی و جسمانی قائل نیستند، اشتباه می‌داند و «غلط محض در معنی و تحریف در لفظ است» (آرزو، ۱۷۶۳۱: 68a). از جمله مثال‌های دیگری که خان آرزو در سرتاسر کتاب متمرکز ذکر می‌نماید، واژه «هرا» است که به معنای هلیله‌مانندی از جمله ساخت اسب است و آن را هندی الاصل برمی‌شمارد و می‌گوید: «لیکن در این صورت احتمال توافق هست یا آن‌که مفسر کرده‌باشد». (آرزو، ۱۷۶۳۱: 55b) و دیگر با ذکر شاهد از سیفی بدیعی آواز و صدای ارابه را هنگام حرکت در هر دو زبان «چون و چر» ثبت نموده است و نشان سازواری در دو زبان آورده.

هر گه که چون ارابه شوم در رهش غلطان شوم به راه و نه چون گویم و روان

سراج‌الدین در سرتاسر این رساله به نقد نظرات لغویان می‌پردازد به خصوص صاحب برهان قاطع و همچنین معتقد است که گاه لغویان هند به اشتباه برخی واژگان هندی را در لغتنامه‌های فارسی آورده‌اند، درحالی که کاربردی در زبان فارسی ندارد و شاهدهی در کلام بزرگان برای آن‌ها یافت نمی‌شود، از آن جمله است «بن به فتح به معنی اما ولیکن این از برهان قاطع منقول است، لیکن به زبان دکهنی «پن» به معنی مذکور آمده، هر چند توافق مصحح این معنی است، لیکن نظر بر تفرّد و غلط و تصحیف و تحریف صاحب برهان می‌توان گفت که از راه غلط، لفظ دکهنی را داخل الفاظ فارسیه نموده، لهذا از هیچ ارباب محاوره مسموع نمی‌شود و سند آن در کلام بزرگان فنّ نیست و هیچ‌یک از اهل لغت، لغت مذکور را نیاورده و غلط‌های صریح صاحب این نسخه در سراج‌الکلمه نوشته شده» (آرزو، ۱۷۶۳۱: 142a).

۲. ۱۵. سازواری در امثال

خان آرزو در پایان رساله متمرکز فصلی در امثال سایر در زبان فارسی می‌آورد و به ترتیب حروف الفبا برخی از امثال رایج در زبان و ادبیات فارسی را برمی‌شمارد. در این فصل هنگام ذکر بعضی از امثال اشاره می‌نماید که این مثل عیناً در زبان هندی وجود دارد و یا شبیه به این مثل نیز در زبان هندی

کاربرد دارد، مانند یارب که دروغ باشد، هست دگان از تو لیکن دست بر کشمش مکن، واکن سر کیسه و بخور هریسه، موشی به سوراخ نمی‌رفت، جارویی به دم خود بست و...

۳. نتیجه‌گیری

خان آرزو از جمله نویسندگان و گویندگان بزرگ فارسی است و در خصوص زبان‌شناسی و فرهنگ نگاری پژوهش‌نامه‌های ارزشمندی فراهم آورده است و آثار ارزشمندی بر جای نهاده که از آن جمله کتاب متمر در زبان‌شناسی است. ظاهراً پیش از این در زبان فارسی در این زمینه کتابی به رشته تحریر درنیامده است. او نخستین کسی است که به اشتراک و سازواری میان زبان فارسی و هندی پی‌برده است و زبان‌شناسان دیگری که بدین موضوع پرداخته‌اند پس از وی به چنین دستاوردی نایل شده‌اند. گفتنی است خان آرزو در مورد سازواری میان زبان فارسی و عربی و اشتراک الفاظ آن به اشتباه افتاده است و هزوارش‌ها را دریافته. او سازواری میان فارسی و هندی را در کتاب متمر به شیوه این مقاله تقسیم‌بندی نموده و در کل کتاب به مناسبت مباحث مطرح شده و به صورت پراکنده به آن‌ها اشاره نموده است و به زعم نگارندگان مباحث پراکنده سازواری‌ها و توافق لسانین را بدین شیوه طبقه‌بندی و تقسیم نموده است که خالی از خطا و زلل نیست. در بحث سازواری الفاظ خان آرزو کمتر به ریشه‌شناسی واژگان پرداخته است و بیشتر تلفظ واژگان و معانی آن‌ها را در نظر داشته، اما با توجه به تاریخ تحریر این رساله و عدم شکل‌گیری علم اتیمولوژی به شیوه نوین، خرده‌ای بر وی نمی‌توان گرفت. فرجام سخن این که خان آرزو به سازواری میان امثال فارسی و هندی اعتقاد دارد و گاه برخی را ترجمه از یکدیگر برمی‌شمارد.

پی‌نوشت:

۱. دربارهٔ احوال و آثار خان آرزو، بنگرید به مقدمهٔ کتاب *زوایدالنهواید* به تصحیح و تحشیهٔ اسدالله واحد.
۲. زنده‌یاد استاد عبدالرسول خیامپور واژهٔ مهمان را مرکب دانسته و ساختار آن را صفت به‌علاوهٔ اسم ضبط کرده‌اند (ر.ک. خیامپور، ۱۳۷۵: ۴۰).
۳. زنده‌یاد دهخدا ذیل چوت مارانی با ذکر بیت فوق‌الذکر نوشته است: «دشنام مردم هند است و این گویا ترجمهٔ زن‌بمزد باشد. لیکن غلط بسته شده زیرا که مرانی به وزن ترانی است و این را محمول بر عدم اعتنا به شأن زبان هندی نتوان کرد بلکه غلط شاعر است» (ر.ک. دهخدا، ذیل چوت مارانی).

منابع

- ۱) آرزو، سراج‌الدین علی‌خان، (۱۹۹۱)، مژمر، چاپ اول، صحیح و مقدمه و حواشی ریحانه خاتون، پاکستان: دانشگاه کراچی.
- ۲) _____، مژمر، مشهد، کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره ۱۷۶۳۱.
- ۳) _____، مژمر، مشهد، کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره ۱۸۶۳۲.
- ۴) _____، مژمر، تهران، کتابخانه دانشگاه تهران، شماره i877.
- ۵) _____، (۱۳۹۱)، *زواید الفوائد*، چاپ اول، به کوشش اسدالله واحد، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.
- ۶) اتابکی، پرویز، (۱۳۸۴)، *فرهنگ جامع کاربردی فرزندان عربی-فارسی*، چاپ اول، تهران: انتشارات فرزندان.
- ۷) اشرف‌خان، علیم، (۱۳۸۷)، *فرهنگ نویسی فارسی در شبه قاره هند*، سراج‌الدین علی‌خان آرزو و فرهنگ چراغ هدایت، آیین میراث، شماره ۴۰، ص ۱۰۴-۱۲۰.
- ۸) باقری، مه‌ری، (۱۳۹۶)، *مقدمات زبان‌شناسی*، چاپ بیستم، تهران: نشر قطره.
- ۹) باقری، مه‌ری، (۱۳۸۰)، *واحدشناسی تاریخی زبان فارسی*، چاپ اول، تهران: نشر قطره.
- ۱۰) حسن دوست، محمد، (۱۳۹۵)، *فرهنگ ریشه‌شناختی زبان فارسی*، چاپ دوم، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- ۱۱) خانلری، پرویز، (۱۳۶۵)، *تاریخ زبان فارسی*، اولین چاپ تجدید نظر شده، تهران: نشر نو.
- ۱۲) ختیم‌پور، عبدالرسول، (۱۳۷۲)، *دستور زبان فارسی*، چاپ هشتم، تهران: کتاب‌فروشی تهران.
- ۱۳) دهخدا، علامه علی‌اکبر، (۱۳۷۷)، *لغت‌نامه*، چاپ دوم دوره جدید، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۴) رحیم‌پور، مهدی، (۱۳۸۵)، «زواید الفوائد»، *آیین میراث*، سال چهارم، شماره دوم و سوم، ص ۲۲۰-۲۳۱.
- ۱۵) _____، (۱۳۸۷)، «دیدگاه‌های آواشناختی سراج‌الدین علی‌خان آرزو بر اساس رساله مژمر»، *کتاب ماه ادبیات*، شماره ۱۲۹، ص ۲۳-۱۲.
- ۱۶) ریحانه خاتون، (۱۳۸۲)، «خان آرزو و نظریه توافق لسانین»، *مجموعه مقالات نخستین همایش ملی ایران‌شناسی*، تهران: انتشارات بنیاد ایران‌شناسی، ج ۱، ص (۲۳۳-۳۰۹).
- ۱۷) سوسور، فردینان دو، (۱۳۹۶)، *دوره زبان‌شناسی عمومی*، چاپ ششم، ترجمه کورش صفوی، تهران: انتشارات هرمس.
- ۱۸) سیوطی، جلال‌الدین، (۱۳۲۵)، *المزهر فی علوم اللغه و انواعها*، چاپ اول، مصر: مطبعه السعاده مصر.
- ۱۹) ش، م، (۱۳۷۹)، «مژمر»، *کتاب ماه ادبیات*، دی‌ماه ۱۳۷۹، شماره ۳۹، ص (۲۲-۲۳).

- ۲۰) شفیعیون، سعید، (۱۳۸۹)، «پژوهشی نو در احوال و آثار سراج‌الدین علی‌خان آرزو»، *مجله بوستان ادب*، دوره دوم، شماره ۲، ص ۸۸-۱۰۶.
- ۲۱) شیرازی، میرجمال‌الدین حسین بن فخرالدین حسن انجو، (۱۳۵۱)، *فرهنگ جهانگیری*، چاپ دوم، ویراسته دکتر رحیم عقیفی، مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد.
- ۲۲) گارگش، رویندر، (۱۳۹۰)، «دیدگاه‌های زبان‌شناختی متمرکز آرزو»، ترجمه مهدی رحیم‌پور، *مزدک نامه* (یادبود چهارمین سال درگذشت مزدک کیان‌فر)، ص ۶۶۱-۶۶۸.
- ۲۳) محمدحسین بن خلف تبریزی، (۱۳۴۲)، *برهان قاطع*، چاپ دوم، تصحیح و تحشیه دکتر محمد معین، تهران: کتابفروشی ابن سینا.
- ۲۴) محمدخان، مهر نور، (۱۳۷۷)، «*خان آرزو در عرصه ادب و تحقیق*»، *نامه پارسی*، پاییز ۱۳۷۷، شماره ۱۰، ص ۵-۱۴.
- ۲۵) معین، محمد، (۱۳۷۳)، *فرهنگ معین*، تهران، چاپ هفتم، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۲۶) میرزاخان ابن فخرالدین محمد، (۱۳۵۴)، *تحفه‌الهند*، چاپ اول، تصحیح نورالحسن انصاری، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- ۲۷) نفیسی، سعید، (۱۳۳۶)، «زبان فارسی در هندوستان»، *ارمغان*، دوره ۲۶، شماره ۱، ص ۳۰-۳۷.
- ۲۸) هروی، نجیب مایل، (۱۳۷۸)، «تأملات شرقی در زبان فارسی»، *آیینه میراث*، تابستان و پاییز ۱۳۷۸، شماره ۵ و ۶، ص ۳-۸.